

سیمای هنر معنایی حروف جاره در جزء دوّم و سوّم قرآن کریم

محمد رضا شالی*

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۵

مجید محمدی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۳

چکیده

مصحف بی بدیل قرآن صاحب دیوان معنایی خاصی است که در رهگذر این دیوان پر معنا ادبیات عرب جلوه نمایی می‌کند و صرف و نحو این کلام الفبای این بیان است و نحو کلام همبستگی و ارتباط منسجم مصحف را شامل می‌شود که حتی حرفش مقصودی بلاغی است که راهنمای اجابت معنای صحیح است. حروف جاره با توجه به عدم استقلال معنایی لیکن محوریت عمیقی در این وابستگی معنایی با هنرنمایی متعلق خویش در اقامه معنای صحیح نقش بسزایی دارد، حروف جاره می‌تواند پل ارتباطی انتقال معنا را با توجه به شیم شناسنامه‌ای خود به مخاطب برساند حال این وابستگی معنا در سیطره متعلق و ارتباط آن با حروف جر به خصوص در جزء سوم و چهارم قرآن کریم و معنای اصلی و مجازی آن که در کاروان بلاغت است ایفای نقش می‌کند که متعلق و جوباً یا جوازاً با حرف جر وضع نشده همراه می‌شود، بررسی این واقعه بلاغی بین متعلق و حروف جاره یک سیمای هنر معنایی را ایجاد می‌کند.

کلیدواژگان: قرآن کریم، جزء سوم و چهارم، سیمای هنر معنایی، حروف جر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

m.shali315@gmail.com

mohammadimajid44@gmail.com

* کارشناس ارشد تفسیر قرآن مجید دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم.

** استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه گروه زبان و ادبیات عرب.

نویسنده مسئول: مجید محمدی

مقدمه

یکی از اسرار شیوایی و رسایی زبان گستردگی معانی حروف آن است از اقسام حروف در زبان ادبیات عرب می‌توان به حروف جاره اشاره نمود که بیانگر یک یا چند معناست که نقش قابل توجهی در سیمای معنایی ایجاد می‌کند. حروف یکی از اقسام کلمه در زبان عربی و فارسی است. اگرچه این گروه از کلمات در شمار، نسبت به اسم‌ها و فعل‌ها و دیگر گونه‌های واژه‌ها کم‌ترند و استقلال معنایی ندارند؛ لیکن به عنوان نقش‌نمای نحوی کلمات، بسیار پراهمیت‌اند، زیرا این گونه واژه‌ها برای پیوند دادن میان کلمات و جملات به کار می‌روند. حروف چه در زبان عربی و چه در زبان فارسی از یک ویژگی برخوردارند و آن این است که نقش واژه پس از خود را روشن می‌سازند. به این سان که حروف جاره عربی اسم پس از خود را مجرور کرده به آن نقش زمانی، مکانی، تبعیضی و مانند آن می‌دهند، حروف اضافه فارسی نیز اسم پس از خود را به عنوان متمم نقش بخشیده به آن معانی گوناگون می‌دهند. حروف ندا در هر دو زبان اسم پس از خود را نقش منادایی و حروف ربط اسم پس از خود را نقش معطوفی یا در اصطلاح دستورنویسان نو، نقش همپایگی می‌دهند. حرف در لغت به معنای طرف، کنار، لبه و جانب می‌باشد و شاید از آن روی «حرف» نامیده شده که حروف در طرف و کنار کلام واقع می‌شوند و به خودی خود اصالت ندارند. به عبارت دیگر حروف به تنهایی دلالت بر معنایی نمی‌کنند بلکه معنایشان در ضمن کلمات دیگر تحقق می‌یابد.

افعال بر حسب تعداد معانی که می‌توان از آن‌ها برداشت نمود با حروف جر متعددی به کار می‌روند و این معانی به واسطه حروف جر است که از افعال برانگیخته می‌شود. به عنوان نمونه اگر بخواهیم ابتدای خروج خود را معین سازیم می‌گوییم: (خَرَجْتُ مِنَ الدَّارِ) و اگر بخواهیم خروج را مقارن با استعلاء (بالا رفتن) بنماییم: (خَرَجْتُ عَلَى الدَّابَّةِ) و اگر مقصود مصاحبت باشد می‌گوییم: (خَرَجْتُ بِسَلَاحِي). خلاصه سخن آنکه، برای هر فعل، در خور تعداد معانی که با حروف جر از آن برداشت می‌شود، می‌توان از حروف جر متعددی استفاده نمود. آنچه ما در این پژوهش درصدد آن هستیم، کمک بیش‌تر به نحوه استفاده صحیح از حروف جر است. به عبارت دیگر حروف جر گاهی در معنای

اصلی خود و گاهی در معنای مجازی به کار می‌روند. این موارد در بلاغت جملات نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند.

پژوهشگر با مراجعه به مراکز اطلاعات و مدارک علمی و همه مقالات و پایان نامه‌های کار شده در این زمینه این نتیجه را به دست آورد که در میان مقالات و پایان نامه‌های انجام شده، حول محور سیمای هنری معنایی حروف جر به طور مستقل کار نگردیده است، لذا به جرأت می‌توان گفت که این کار پژوهشی بسیار سنگین و حساس بوده، و پژوهشگر تمام تلاش خویش را به جهت انعکاس و سازماندهی دقیق سیمای هنری معنایی حروف جر در جزء سوم و چهارم آیات مصحف شریف به عمل آورده است. ما در این پژوهش بر آن ایم تا بتوانیم اهم واجبات حروف جاره را که هنر معنایی ایجاد می‌کنند از مسیر تضمین یا استعاره توجیه نشود بلکه هنر نیابت حروف جر از یکدیگر و ارتباط و همبستگی‌شان در اوج معنا با مکمل خویش که متعلق آن می‌باشد بررسی نماییم و ماهیت حروف جر را در آیات الهی که ماهیتی حساس و پر اهمیت است و مترجم را به ترجمه صحیح با شناخت این حروف راهنمایی می‌نماید، نمایان نماییم و این امر در صورتی حاصل می‌گردد که از شبکه ارتباطی جمله (حروف جاره) بهره‌وافی را برده باشیم.

بررسی سیمای هنر معنایی حروف جر در جزء سوم و چهارم قرآن کریم

در میان نحویان، اختلاف نظر وجود دارد که آیا هر حرف، دارای یک معناست و یا ممکن است از معانی متعددی برخوردار باشد. البته در اینکه یک حرف دارای چند معناست اختلافی نیست. اختلاف بر سر این است که آیا این معانی همه حقیقی‌اند یا یک معنا حقیقی است و بقیه مجازی‌اند؟ در بررسی این اختلاف نظر به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که مطمئناً هر کلمه در اصل قرارداد خود برای یک معنای خاص وضع شده است، و ممکن است بعدها به دلایل مختلف از جمله معنای مجازی، عرفی، اصطلاحی و غیره برای معانی دیگر نیز به کار گرفته شده باشد. زیرا اگر قرار بود هر کلمه‌ای - از جمله حروف - دارای معانی متعددی باشد، تعیین یک معنا از میان معانی متعدد برای یک کلمه به خصوص زمانی که آن کلمه به شکل مفرد به کار رود، ناممکن

می‌نماید و از طرفی هم، اگر هر کلمه‌ای دارای یک معنای ثابت نباشد، دیگر ثبات معنایی کلمات از بین رفته، و تفاهم دچار مشکل می‌شود. به اضافه اگر یک کلمه، چند معنای حقیقی و ثابت داشته باشد می‌توان نتیجه گرفت که چند کلمه مختلف هم می‌توانند یک معنا داشته باشند، که در این صورت برای بیان یک مفهوم، دقت در چینش کلمات، معنا نخواهد داشت و مثلاً کاربرد (إلی) و (ل) با فعل (هدی) در عبارتهای زیر تفاوتی نخواهد داشت:

﴿وَمَنْ يَعْصِرْ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (آل عمران/ ۱۰۱)

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا﴾ (اعراف/ ۴۳)

در عبارت اول هدایت با حرف (إلی) و در عبارت دوم با حرف (ل) به کار رفته است [ابن عاشور التونسی، ۱۹۶۴م، ج ۱: ۱۸۴] حال با توجه به اینکه قرآن، کلام الهی و نشانه جاویدان اوست و ممکن نیست در دو عبارت همسان، بدون هیچ هدفی دو حرف متفاوت به کار گرفته شود، پذیرش این مسأله، می‌تواند بسیاری از موارد اعجاز بیانی را که مربوط به جانشینی حروف معانی است زیر سؤال ببرد، و مثلاً جانشینی دو حروف (ل) و (إلی) صرفاً اتفاقی، تلقی گردد. در زبان عربی فعل‌های زیادی وجود دارند که با حرف‌های جر متعدد به کار می‌روند و کاربرد آن‌ها با هر یک از این حروف، معنای متفاوتی را می‌آفریند. یعنی فعل، دارای معنای عام‌تری است که این حروف، آن معنا را محدود می‌سازند. مثلاً در فعل (أجاب) گفته می‌شود: (أجاب عن السؤال) اما گاهی می‌توان برای محدود کردن معنا از حروف دیگری بهره گرفت، و مثلاً گفت: «أجاب عن سؤالكم علی ما جاء فی کتابکم» که پاسخ به سؤال را محدود به پاسخ مطالبی که در کتاب آمده، کرده است. و جار و مجرور اول را به دلیل معلوم بودن می‌توان از جمله حذف کرد و چنین گفت: «أجاب علی ما جاء فی کتابکم» و نیز می‌توان با حروف جر دیگر آورد مانند: «أجاب فی الكتاب» و «أجاب بالكتاب» و «أجاب من الأول إلى الآخر» و «أجاب علی الورقة» (میدانی، مجمع الأمثال، ۱۳۶۶، ج ۱: ۵۹) که حرف (فی) باعث محدود شدن فعل به ظرف، حرف (باء) سبب محدود شدن فعل به استعانت، (من و إلی) منجر به محدود شدن به ابتدا و انتهای غایت و حرف (علی) باعث محدود شدن به استعلاء می‌گردد. *جاحظ* در کتاب «البخلاء» می‌گوید: «حکی ابو اسحاق ابراهیم بن سيار النظام

عن جاره المروزی انه كان لا يلبس خفًا ولا نعلًا إلى أن يذهب النبق اليابس لكثرة النوى في الطريق والأسواق» قال: ورأني مرة مصصت قصب سكر، فجمعت ما مصصت ماءه لأرمي به فقال: «إن كنت لا تنور لك و لا عيال عليك فهبه لمن له تنور وعليه عيال وإيتاك أن تعود نفسك هذه العادة في أيام خفة ظهرك فإنك لا تدري ما يأتيك من العيال» (جاحظ، ۲۰۰۱م، ج ۱: ۶۲) در این متن، شش حرف جر «عن- إلى- لام- فی- باء- علی» به کار رفته است. اگر به جای این حروف، حروف دیگری که بسیاری از نحویان آن‌ها را هم معنا دانسته‌اند قرار دهیم، معنای عبارت نادرست می‌گردد. مثلاً اگر عبارت «فهبه لمن له تنور» را به شکل «فهبه علی من علیه تنور» (علی به جای لام) یا «فهبه فی من فيه تنور» (فی به جای لام) یا «فهبه عن من عنه تنور» (عن به جای لام) یا «فهبه فی من فيه تنور» (فی به جای لام) یا «فهبه عن من عنه تنور» (عن به جای لام) بازنویسی کنیم معنای درستی به دست نخواهد آمد. البته می‌توان برخی از این حروف را جانشین یکدیگر کرد، مثلاً می‌توان در این متن (لام) را به جای (علی)، و (إلی) را به جای (لام) قرار داد، و مثلاً چنین گفت: «لا تنور لك ولا عيال لك» و یا «فهبه الی من له تنور وله عيال». این جابه‌جایی موجب بی‌معنا شدن جمله نشده اما معنای دو جمله متفاوت شده است، زیرا در جمله «لا تنور لك ولا عيال لك» (لام)، دارای معنای اختصاص است یعنی اختصاص داشتن عیال به ضمیر مخاطب، ولی در جمله «لا تنور لك ولا عيال عليك»، (علی) دارای معنای استعلاء است، به این معنا که گویی: کثرت عیال بر دوش او سنگینی می‌کند. و نویسنده خواسته است سنگینی آن را به وسیله حرف (علی) که دارای معنای استعلاست نشان دهد (همان: ۶-۷) پس در نتیجه نحویان برای حروف، معانی مختلفی ذکر می‌کنند که از میان آن‌ها یکی و بعضاً دو تا، معنای اصلی به شمار می‌آیند و بقیه معنای مجازی آن حرف محسوب می‌شوند. آن‌ها علت کاربرد حروف را در معنای مجازی بر اساس قاعده تضمین توجیه می‌کنند. بلاغیون نیز علت کاربرد حروف را در این معانی با جاری نمودن استعاره تبعیه در حرف و یا فعل همراه آن توجیه می‌نمایند؛ اما ذکر تضمین و یا استعاره به تنهایی گویای اغراض نظم قرآنی و لطائف و سیمای معنایی آن نیست و تنها تلاشی است در جهت تصحیح کاربردهای حروف جر با فعل‌هایی که ظاهراً نمی‌بایست با آن‌ها همراه می‌شده است. ما

در این قسمت در صدد شناخت راز و رمزهای کاربردهای مختلف حروف جر و جایگزینی آنها به جای یکدیگر همراه با افعالی که در اصل مختص به آنها نبوده است، می‌باشیم. حال به کشف سیمای معنایی و لطایفی که حروف جر در آیات جزء سوم و چهارم قرآن کریم ایجاد می‌نمایند می‌پردازیم.

۱. حرف جر باء در موضع فی

مالتقی ظرفیت را یکی از معانی (باء) برمی‌شمرد و راه شناسایی این مفهوم را برای (باء) چنین می‌داند که جایگزین نمودن (فی) در محل آن ممکن باشد چراکه این معنا در اصل مختص به (فی) می‌باشد (المالقی، ۲۰۰۲م: ۲۲۳) اما به نظر می‌رسد با تکیه بر معنای اصلی دو حرف (باء) و (فی) بتوان تفاوتی بین معنای ظرفیت برای این دو حرف قائل شد. تفاوت آن دو آن است که کاربرد حرف (فی) در معنای ظرفیت دلالت بر تمکن و استقرار مظلوف در ظرف خود می‌کند. یعنی مظلوف در اعماق ظرف قرار می‌گیرد و ظرف، آن را در بر گرفته و احاطه می‌کند. اما کاربرد حرف (باء) در معنای ظرفیت تنها به معنای الصاق و همراهی ظرف و مظلوف می‌باشد، بر اشتغال و فراگیری و پوشش ظرف دلالت نمی‌کند. چنین تفاوتی برای (باء) به خوبی در این آیه مشهود است آنجا که حق تعالی می‌فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران/۲۶)

«بگو بار خدایا: تویی که فرمانروایی، هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی، و از هر که خواهی، فرمانروایی را بازستانی، و هر که را خواهی، عزت بخشی، و هر که را خواهی خوار گردانی، همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر همه چیز توانایی»

به نظر می‌رسد در عبارت (بیدک الخیر) استعاره‌ای جاری باشد بدین صورت که قدرت و اختیار الهی به دست تشبیه شده است آنگاه مشبه حذف گردیده و تنها به ذکر مشبه به اکتفا شده است که در این حالت استعاره از نوع مصرحه اصلیه خواهد بود. همچنین با نگاه اول در حرف (باء) به نظر می‌رسد که این حرف در معنای (فی) به کار

رفته است و تقدیر آن عبارت (فی یدک الخیر) است. اما باید گفت اگر قرار بود در این آیه حرف (فی) استفاده می‌شد و یا آنکه قرار باشد حرف (باء) موجود را در معنای (فی) بدانیم، در این صورت برداشتی که از آیه به دست می‌آمد آن بود که خیر و نیکی در دست خداوند است گویی خداوند آن را در مشت خود نگاه داشته و پوشانیده، به عبارت دیگر نعوذ بالله مانع خیر و نیکی به بندگان است و از بذل آن امساک می‌جوید. اما همانطور که ملاحظه می‌کنیم آیه مورد بحث مالا مال است از لطف و رحمت پروردگار که بی حساب می‌بخشد به کسی که بخواهد. قبل از آنکه در خواستی از او بکند فرمانروایی می‌بخشد و هر که را بخواهد عزت می‌بخشد چرا که همه خوبی‌ها به دست اوست و از جانب او سرچشمه می‌گیرد. به عبارت دیگر دست او باز است و مرتباً در حال فضل و بخشش این خیر و خوبی به بندگان خود می‌باشد. این معنایی است که تنها از معنای اصلی (باء) یعنی الصاق به معنای به همراه بودن و ضمیمه بودن حاصل می‌آید.

۲. حرف جر باء در موضع علی

ابن هشام می‌گوید که دلالت (باء) بر استعلاء بدین مفهوم است که (باء) در معنای حرف (علی) مورد استفاده قرار گرفته باشد (ابن هشام أنصاری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۱۱۳) و سپس اشعار و آیاتی را به عنوان شاهد قول خود ذکر می‌کند. از نمونه آیاتی که می‌توان با تکیه بر این قول *ابن هشام* ذکر کرد آنجاست که حق تعالی فرموده است:

﴿إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لَكَيْلًا تَحْزَنُونَ عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (آل عمران/ ۱۵۳)

«[یاد کنید] هنگامی که در حال گریز [از کوه] بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید؛ و پیامبر، شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند و پس [خداوند] به سزای [این بی انضباطی] غمی بر غمتان [افزوده]، تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید و برای آنچه به شما رسیده است اندوهگین نشوید، و خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است»

طبری در مورد این آیه می‌گوید که (غما بغم) در معنای (غما علی غم) می‌باشد و هر دو استعمال را جایز می‌داند و تفاوتی میان معانی آن‌ها قائل نمی‌شود و آن را به مانند

آیه ﴿وَأَلْصَقْنَاهُ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ﴾ (طه/۷۱) می‌داند. وی مفهوم (غما علی غم) را (جزاکم الله غما بعد غم یقدمه) ذکر می‌کند و مفهوم (غما بغم) را (فجزاکم الله غما بعقب غم یقدمه) می‌داند و هر دو مفهوم از نظر وی یکسان‌اند. سپس نمونه‌هایی نیز از قبیل تساوی معانی (نزلت بنی فلان) و (نزلت علی بنی فلان) و (ضربتہ بالسیف) و (ضربتہ علی السیف) ذکر می‌کند و همه را از یک قبیل می‌داند (الطبری، ۱۹۶۰م، ج ۴: ۸۸).

به نظر می‌رسد نظر طبری در مورد این آیه با عقیده وی در رابطه با بحث تناوب حروف جر سازگاری نداشته باشد، چراکه بیان کرده است: مواضع استعمال هر کدام از حروف معانی مختص به خودشان است به نحوی که نمی‌توان هیچ حرفی را جایگزین حرفی دیگر کرد چراکه هر حرف معنایی را افاده می‌کند که دیگر حروف از آن بی بهره‌اند مگر آنکه دلیلی قانع کننده برای این جایگزینی وجود داشته باشد (همان، ج ۱: ۱۳۱) که به نظر می‌رسد منظور طبری از دلیل قانع کننده همان تضمین باشد.

با استفاده از جاری نمودن استعاره مکنیه تبعیه در فعل (أثابکم) و یا استعاره (مصرحه تبعیه) در حرف (باء) می‌توان کاربرد (باء) را در این آیه توجیه نمود. اما آنچه در پی آن‌ایم ورای این دلایل ظاهری است.

دلیل استعمال (باء) را در این آیه می‌توان با لطایف و زیبایی‌هایی که ایجاد نموده است توجیه کرد. اگر (باء) را در همان معنای اصلی خود یعنی الصاق بدانیم مفهوم عبارت (غما بغم) چنین می‌شود که غم دوم متصل و همراه با غم اول می‌باشد، در اینجا منظور از غم دوم در لفظ اولی (غما بغم) و منظور از غم اول در لفظ دوم (غما بغم) است. منظور از غم اول، نزاع بر سر تقسیم غنائیم بوده است، بدین مفهوم که غمی دیگر بر غم اولتان که نزاع بر سر تقسیم غنائیم است الصاق و ضمیمه شد و آن به جهت بی توجهی‌تان به پیامبران بوده است.

۳. حرف جر عن در موضع باء

ابن هشام دو بار از این معنا جزء معانی (عن) نام می‌برد (ابن هشام أنصاری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۱۵۶)؛ یک بار از آن تعبیر به (عن به جای باء) و دیگری (عن در معنای استعانت) می‌کند. شاید شایسته‌تر بود هر دو را یک معنا محسوب کند چراکه در هر دو حالت

(عن) در معنای (باء) می‌باشد، زیرا استعانت پس از (الصاق) از کثرت استعمال بسیار بیش‌تری نسبت به معانی دیگر برخوردار است و از این حیث آن را از معانی اصلی (باء) محسوب می‌کند. هروی (الهروی، ۱۹۷۱م: ۲۸۹) و مالقی (المالقی، ۲۰۰۲م: ۴۳۲) نیز یکی از کاربردهای معنایی (عن) را استفاده از آن در موضع (باء) می‌دانند. یکی از نمونه آیاتی را که می‌توان برای این نظر ذکر کرد آنجاست که حق تعالی فرموده است:

﴿وَأَتَوْنَا نِسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَاِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُنَّ فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾
(نساء/۴)

«و مهر زنان را به عنوان هدیه‌ای از روی طیب خاطر به ایشان بدهید، اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا بخورید»

آلوسی در مورد این آیه آورده است که بر طبق اصل فعل (طاب) بایست با (باء) متعدی شود نه با (عن) و برای توجیه این عدول از اصل، صلاح را بر آن می‌داند که فعل (طاب) را متضمن معنای (تجافی) و (تباعد) در نظر بگیرد تا متعدی شدن آن با حرف (عن) بر طبق اصل شود (الآلوسی، ۱۹۶۴م، ج ۱۷: ۱۹۸).

با تکیه بر نظر آلوسی می‌توان استعاره مکنیه تبعیه نیز در این فعل جاری ساخت. از آن رو که فعل (طاب) از جهت داشتن وجه شبه دارا بودن اختیار در انجام کاری به (تباعد) تشبیه شده باشد آنگاه مشبه به حذف گردیده و مشبه باقی مانده باشد و از لوازم مشبه به که (عن) می‌باشد همراه مشبه در کلام ذکر شود که دلالت بر مشبه به محذوف داشته باشد. همچنین این استعاره را می‌توان به صورت مصرحه تبعیه در حرف (عن) نیز جاری ساخت.

اما به نظر می‌رسد رأی آلوسی چندان صحیح نباشد زیرا که وی تفاوتی میان (طاب ب) و (طاب عن) قائل نشده است؛ چرا که در جایی از (طاب ب) استفاده می‌شود که طیب خاطر، میل به داشتن چیزی وجود داشته باشد و در جایی از (طاب عن) استفاده می‌شود که با طیب خاطر، میل به ترک و دوری از چیزی وجود داشته باشد (ابن منظور، ۱۹۹۲م، ج ۵: ۲۷۳۳ ذیل ماده طاب). در آیه مورد بحث نیز سخن از طیب خاطر زنان در بخشش

و دست کشیدن از بخشی از مهرشان و واگذاری آن به همسرانشان می‌باشد. واضح است که تنها حرف (عن) هست که با این مفهوم سازگاری دارد و استفاده از آن بجا و در موضع اصلی خود می‌باشد.

۴. حرف جر من در موضع علی

از کاربردهای معنایی (من) را استعمال آن در موضع (علی) برشمرده‌اند. / ابن هشام در این مورد آیه‌ای را به عنوان نمونه می‌آورد (ابن هشام أنصاری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۳۱۶) که حق تعالی فرموده است:

﴿وَنَصَرْنَا مِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوْءًا فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾

(انبیاء/۷۷)

«و او را در برابر مردمی که نشانه‌های ما را به دروغ گرفته بودند پیروزی

بخشیدیم، چراکه آنان مردم بدی بودند، پس همه ایشان را غرق کردیم»

/ ابن هشام بر آن است که چون (نصر) با (علی) متعدی می‌شود نه با (من)، پس (من) در این آیه در معنای (علی) آمده است و در ادامه نیز به نقل آورده است که فعل (نصر) متضمن معنای (منع) است. با تکیه بر قول / ابن هشام می‌توان قائل شد به آنکه حرف (من) استعاره از حرف (علی) باشد و استعاره‌ی آن از نوع مصرحه تبعیه خواهد بود و یا آنکه این استعاره را در فعل (نصر) جاری کرد بدین صورت که (نصر) مشبه باشد و (منع) مشبه به. آنگاه مشبه به حذف گردیده و تنها به ذکر مشبه و لوازمی از مشبه به که حرف (من) می‌باشد اکتفا شده است. بنابراین استعاره در این حالت از نوع مکنیه تبعیه خواهد بود.

شیخ طوسی نیز تقدیر آیه را چنین دانسته است: «مَنْعَنَا مِنْهُمْ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْهِ بِسَوْءٍ» (الطوسی، ۱۴۰۹ق: ۲۶۶). با این وصف وی نیز قائل به تضمین در فعل (نصر) بوده است.

/ ابن منظور آورده است که (النصر) به معنای (العون) می‌باشد و آنگاه می‌گوید: «وهذا العون قد يكون بتغليب علي خصمه، أو بمنع خصمه منه، وفي الحديث: أنصر أخاك ظالماً أو مظلوماً، وتفسيره، أن يمنعه من الظلم إن وجده ظالماً، وإن كان مظلوماً أعانه علي ظالمه» (ابن منظور، ۱۹۹۲م، ج ۲، ذیل ماده نصر).

با تکیه بر قول /بن منظور آیات دیگری از قرآن را که فعل (نصر) در آن‌ها به کار رفته است مورد بررسی قرار دادیم و بدین نتیجه رسیدیم که هر کجا صحبت از درگیری بین دو گروه بوده است و یکی از آن دو گروه طالب برتری بر دیگری بوده فعل (نصر) همراه با حرف (علی) آمده است. به عنوان مثال فرموده است:

﴿وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره/ ۲۵۰)

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ ﴿وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران)

همانطور که ملاحظه می‌شود آیات فوق درگیری بین دو گروه و غلبه یکی را بر دیگری را نشان می‌دهد. شاید بیان زمخشری و آلوسی نیز در مورد این آیه، تأییدی بر قول /بن منظور باشد. زمخشری می‌گوید: (نصر) در این آیه (آیه مورد بحث) به معنای (انتقامنا منهم) می‌باشد (الزمخشری، ۱۹۸۳، ج ۲: ۵۷۹). آلوسی می‌گوید: فرق اساسی بین (نصره الله علی عدوه) آن است که متعدی شده با (علی) تنها بر کمک صرف دلالت می‌کند اما متعدی شده با (من) غیر از کمک، انتقام از دشمن را هم شامل می‌شود (الآلوسی، ۱۹۶۴، ج ۱۷: ۷۳). آیه مورد بحث نیز دلالت بر آن دارد که درگیری بین نوح و قومش رخ نداده است. همچنین در آیه قبل از این آیه آمده است:

﴿وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ (انبیاء/ ۷۶)

بنابراین واضح است که خداوند دعای نوح را پیش از این مستجاب نموده است و او و یارانش را از بلای بزرگ نجات داده است و عبارت وَ نَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ که در ادامه آمده دلالت بر کمک بیش‌تر او در انتقام از آنان است که در نهایت منجر به غرقشان گردید.

۵. حرف جرّ الی در موضع لام

یکی از کاربردهای معنایی (الی) را استعمال آن در موضع (لام) بر شمرده‌اد. (ابن هشام أنصاری، ۱۹۷۹، ج ۱: ۸۶ و المرادی، ۱۹۸۳: ۳۸۷). نمونه‌ای از این کاربرد را می‌توان در آنجا دانست که حق تعالی فرموده است:

﴿قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (انعام/۱۲)

«بگو: آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست که
رحمت را بر خویشان واجب گردانیده است. یقیناً شما را در روز قیامت -
که در آن شکی نیست - گرد خواهد آورد»

ابوحیان آورده است که (إلی) در این آیه در معنای (لام) است (ابو حیان الاندلسی،
۱۹۹۰م، ج ۴: ۸۲) چراکه معنای اختصاص می‌دهد و اختصاص معنای اصلی برای (لام)
به شمار می‌آید. و تقدیر آن را (لیوم القیامة) می‌داند و دلیلی بر مدعای خود آیه‌ای را
می‌داند که حق تعالی فرموده است:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (آل عمران/۹)

اما نکته‌ای که به نظر می‌رسد آن است که اگر قرار بود حرف جر (إلی) به معنای
(لام) آمده باشد چرا از خود (لام) در این آیه استفاده نشده است. شاید بتوانیم با
استعانت از معنای اصلی (إلی) یعنی انتهای غایت این سؤال را پاسخگو باشیم. همانطور
که ملاحظه می‌کنیم عبارت «كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ» می‌رساند که این از رحمت خداوند بوده
که قیامت را به تأخیر انداخته و بدین ترتیب فرصتی برای بندگان خویش فراهم آورده
که جبران مافات کنند و از عذاب قیامت در امان بمانند. بنابراین (إلی) نشان دهنده
تأخیر عذاب و عدم تعجیل در وقوع قیامت است، که حرف (لام) از چنین مفهومی
برخوردار نیست.

نتیجه بحث

نحویان برای حروف معانی مختلفی ذکر می‌کنند که از میان آن‌ها یکی و بعضاً دو تا
در معنای اصلی به شمار می‌آید و بقیه، معنای مجازی آن حرف محسوب می‌شوند. در
بحث جایگزینی حروف، استعاره و تضمین راه‌هایی هستند که از آن‌ها کمک گرفته
می‌شود تا در مورد افعالی که به ظاهر با حرف جر اصلی خود متعدی نشده‌اند، ارائه دلیل
کنند. شایسته است که در کنار بحث بر سر جایگزینی حروف به جای یکدیگر یا قائل
شدن به زائد بودنشان، به کشف لطائف و نکات زیبایی که حاصل از معنای حرف

بکاررفته در آیات پردازیم تا بدین سبب بتوانیم به سؤالات ایجاد شده پیرامون حروف جر پاسخ داده شود. در واقع با کشف لطایف حروف جر در قرآن کریم ابهامی در این باب باقی نمی‌ماند. با دقت بیش‌تر بر مفهوم اصلی آیه و کلمات آن، حتی آیات قبل و بعد، نمایان می‌شود که هیچ حرفی به جای حرف دیگر مورد استفاده قرار نگرفته است زیرا منطقی به نظر نمی‌رسد که وقتی حرفی برای معنایی وضع شده باشد، حرف دیگری رسالت ایفای معنای آن را بر عهده بگیرد! بدین ترتیب اعجاز قرآن کریم در بکارگیری نیکو و بجا از حروف نیز تأیید می‌شود. لازم به ذکر است که با توجه به جایگاه ویژه معنای حروف جر، مفسران و مترجمان در هنگام ترجمه باید بسیار با دقت و نکته بین به امر ترجمه پردازند زیرا همانطور که می‌دانیم به طور کلی زبان عربی در هنگام ترجمه به زبان فارسی آسیب‌هایی خورده و می‌خورد. معنای حروف جر و همچنین کثرت استعمال حروف مختلف در قرآن کریم جنبه‌ای از اعجاز این کتاب آسمانی را تأیید می‌نماید. بنابراین ارتباط بین متعلق و متعلق یک ارتباط دو سویه و دو طرفه است بدین معنا که جار و مجرور و متعلق برای تکمیل معنایشان نیازمند و وابسته به یکدیگر هستند. و این متعلق است که بر مبنای معنای خود جار و مجرور مورد نظر خود را می‌طلبد.

کتابنامه

القرآن الکریم.

- ابن عاشور، الطاهر، محمد. ١٩٦٤م، **التحریر والتنوير**، بی جا: دار عیسی البابی الحلبي.
- ابن منظور. ١٩٩٢م، **لسان العرب**، الطبعة الثانية، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن هشام أنصاری، جمال الدین. ١٩٧٩م، **مغنی اللیب عن کتب الأعاریب**، بیروت: مکتبة بنی هاشمی.
- ابوحيان الاندلسی. ١٤١٨ق، **البحر المحيط فی التفسیر**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- الکوسی، محمود. ١٩٦٤م، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی**، تحقیق زهری النجار، القاهرة: دار القومية العربية.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر. ٢٠٠١م، **البخلاء**، بیروت: دار الکتب العلمية.
- الزمخشري، محمود بن عمر بن محمد. ١٩٨٣م، **الكشاف عن حقایق غوامض التزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل**، بیروت: دار الفکر.
- الطبری، محمد بن جریر. ١٩٦٠م، **جامع البیان عن تفسیر القرآن**، تحقیق محمود شاکر، القاهرة: دار المعارف.
- الطوسی، ابو جعفر بن محمد. ١٤٠٩ق، **التبیان فی تفسیر القرآن**، حققه احمد حبيب العاملي، الطبعة الاولى، بی جا: مکتب الاعلام الاسلامی.
- المالقی، احمد بن النور. ٢٠٠٢م، **رصف المبانی فی شرح حروف المعانی**، تحقیق أحمد محمد الخراط، الطبعة الثالثة، دمشق: دار العلم.
- المرادی، الحسن بن قاسم. ١٩٨٣م، **الجنی الدانی فی حروف المعانی**، تحقیق فخرالدین قباوة و الآخرون، الطبعة الثانية، بیروت: دار الآفاق الجديدة.
- الهروی، علی بن محمد. ١٩٧١م، **الأزھية فی علم الحروف**، تحقیق عبدالمعین الملوحي، دمشق: مطبعة الترقی.

Bibliography

The Holy Quran.

Ibn Ashur, Al-Taher, Muhammad. 1964, Al-Tahrir and Al-Tanwir, unpublished: Dar Isa Al-Babi Al-Halabi.

Ibn Manzoor. 1992, Arabic Language, Second Edition, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.

Ibn Hisham Ansari, Jamal al-Din. 1979, Moghni al-Labib on the books of Al-Aarib, Beirut: Bani Hashimi School

Abuhayan Al-Andalasi, 1418, Al-Bahr Al-Mohit Fi Al-Tafsir, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.

Al-Alusi, Mahmoud 1964, The Spirit of Meanings in the Interpretation of the Great Qur'an and Al-Saba Al-Masani, Research of Zahri Al-Najjar, Cairo: Dar Al-Qawmiya Al-Arabiya.
Jahez, Abu Othman Omar bin Bahr. 2001 AD, Al-Bakhla, Beirut: Dar Al-Ketab Al-Alamiya.

Al-Zamakhshari, Mahmud bin Umar bin Muhammad. 1983, Al-Kashaf An Haghaegh Ghavamez Al-Tanzil Vaoyun Al-Aghavil Fi Vojuh Al-Tavil, Beirut: Dar al-Fikr.

Al-Tabari, Muhammad bin Jarir 1960, Comprehensive Statement on the Interpretation of the Qur'an, by Mahmoud Shakir, Cairo: Dar al-Ma'arif.

Al-Tusi, Abu Ja'far ibn Muhammad. 1409 AH, Al-Tabyan Fi Tafsir Al-Quran, Haqqa Ahmad Habib Al-Ameli, First Edition, Bija: Maktab Al-Alam Al-Islami.

Al-Maleghi, Ahmad bin Al-Noor 2002, Rasf al-Mabani fi Sharh Haruf al-Ma'ani, Tahqiq Ahmad Muhammad al-Kharat, third edition, Damascus: Dar al-Alam.

Al-Moradi, Al-Hassan bin Qasim 1983, Al-Jani Al-Dani in the Letters of Meanings, Research by Fakhruddin Qabawah and Al-Akharun, Second Edition, Beirut: Dar Al-Afaq Al-Jadeedah.

Al-Harwi, Ali ibn Muhammad. 1971, Al-Azhiyah in the science of letters, research by Abdul Mo'in Al-Malouhi, Damascus: Al-Tarqi Press.



The appearance of the semantic art of Jareh letters in the second and third parts of the Holy Quran

Date of Receiving: April 25, 2018

Date of Acceptance: October 25, 2018

Mohammad Reza Shali: Master of Holy Quran Interpretation, University of Holy Quran Sciences and Education. m.shali315@gmail.com

Majid Mohammadi: Assistant Professor, Razi University of Kermanshah, Department of Arabic Language and Literature. mohammadimajid44@gmail.com

Corresponding author: Majid Mohammadi

Abstract

The unique Moshef of the Qur'an has a special semantic divan which is shown in the meaningful divan of Arabic literature and the grammar of this word is the alphabet of this expression, and the syntax of the word includes the solidarity and coherent communication of the Qur'an, which is even a rhetorical meaning that guides the fulfillment of the correct meaning. According to the lack of semantic independence, but the deep centrality in this semantic dependence with its own art, Jareh letters play an important role in establishing the correct meaning. Jareh letters can convey the communication bridge of meaning transfer to the addressee according to their identity card. Now, this dependence of meaning plays role on the domination of belonging and its relation with the Jar letters, especially in the third and fourth parts of the Holy Quran, and its main and virtual meaning, which is in the caravan of rhetoric, that accompanied to the Jar letter. This rhetorical event creates a semantic art image between the belonging and the Jareh letters.

Keywords: Holy Quran, third and fourth parts, semantic art image, Jar letters.